

<https://pecritique.com/>

نقد اقتصاد سیاسی
آذرماه ۱۴۰۲

برای یک قرارداد اجتماعی نوین

هیمن رحیمی



اخیراً بحث‌هایی بر سر حقوق ملت‌های فرودست طرح شده که معمولاً مخاطب آن کردها هستند. همچنین تأکید بر این حقوق به‌عنوان عاملی در تضعیف جنبش سراسری مطرح شده است. در این چارچوب با الحاق و منسوب کردن «سیاست هویت» بسیاری از وجوه مبارزات کردها ساده سازی می‌شود و تقلیل می‌یابد. در این یادداشت سعی شده که با مروری بر سیاست هویت و نیم‌نگاهی به راه‌حل بحران ستم ملی، به این پرسش پاسخ داده شود که چرا ناپیستی همه‌ی هویت‌های ملی را یک کاسه کنیم.

سیاست هویت

گفتمان سیاست هویت (Identity Politics) عمر درازی ندارد و کاربرد آن به دهه‌ی ۱۹۷۰ برمی‌گردد. نخستین بار فمینیست‌ها از آن استفاده کردند. پس از همه‌گیر شدن مفاهیم پسامدرنیستی و جنبش‌های زنان برای حقوق برابر در دهه‌های بعد، این اصطلاح در ادبیات سیاسی به شکل گسترده‌ای مطرح شد. پیش‌تر، غالب چپ‌ها به حق تعیین سرنوشت ملل ستم‌دیده به شکل بی‌قیدوشرطی باور داشتند و با استناد به آموزه‌های لنینی ملت‌های فرودست را در تعیین سرنوشت محق می‌دانستند. همان‌گونه که لنین پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ این حق را برای ملل تحت‌ستم امپراتوری روسیه قایل بود و آن را از ملزومات یک جامعه‌ی سوسیالیستی می‌دانستند. به‌جز تروتسکیست‌ها و بعضی خوانش‌های غیرانتقادی از آرای رزا لوگزامبورگ، اغلب مارکسیست‌ها این حق را بدیهی می‌دانستند. تروتسکیست‌ها، مبارزه‌ی طبقاتی را مستقل از مبارزه‌ی ملل تحت ستم می‌دانستند و آن را برای مبارزه‌ی طبقاتی مضر می‌دانستند.

به نظر می‌رسد چرخش چپ در پی فروپاشی شوروی اتفاق افتاد. از آن پس، هرگاه بخواهند به مبارزات ملل فرودست حمله کنند، عنوان سیاست هویت را به آن می‌چسبانند و در ادامه آن را هویتی لیبرالی تلقی می‌کنند.

اما سیاست هویت چیست؟ سیاست هویت اساساً یک سیاست بنیادگرایانه است که کل مبارزه را زیر یک قالب هویتی (ملی، زبانی، جنسیتی، دینی و ...) مفصل‌بندی و آن را تنها عامل برای مبارزه‌ی سیاسی معرفی می‌کند و هیچ اهمیتی به سایر اشکال ستم

و منشأهای نابرابری نمی‌دهد. این سیاست ورزی بسیار مورد علاقه‌ی نولیبرال‌ها و برخی از لیبرال‌هاست که به ریشه‌ی نابرابری و مفهوم طبقه اشاره‌ای ندارد.

پیشروی نئولیبرالیسم در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ خیلی به رشد این شکل از سیاست ورزی کمک کرد و حتی در بسیاری از جاها به شکل غالب سیاست ورزی تبدیل شد. متعاقب همین دوران بود که متفکران چپ نو را به این فکر واداشت که در این مفهوم به شکل دقیقی نظریه پردازی کنند. برای نمونه لاکلائو و موف با انتقاد از این مفهوم، بازگشت به شکلی از تکثرگرایی را پیشنهاد می‌کردند که بتوان ذیل آن یک مفهوم جدید از سیاست رادیکال را صورت بندی کرد. از نظر لاکلائو هویت‌ها ثابت نیستند و می‌توانند تغییر یابند و چیزی که هویت‌ها را امکان پذیر می‌سازد این است که یک بستر یا جامعه توسط تضاد خود با قسمی بستر خارج از خود محدود شود.^۱

موف هم معتقد است که احترام به تکثرگرایی و تفاوت‌ها باید هسته‌ی اصلی یک مفهوم رادیکال دموکراتیک از شهروندی باشد. اما چنین دیدگاهی نمی‌تواند اجازه‌ی تکثرگرایی کامل را بدهد و باید محدودیت‌های تکثرگرایی را که مورد نیاز قسمی سیاست دموکراتیک است، بپذیرد.^۲ پیشنهاد آنها این است که با کنار گذاشتن سیاست هویت و پلورالیسم افراطی پسامدرنیستی حول مفهوم هویت، گروه‌های تحت ستم (که می‌توانند بعضاً یک هویت نماینده‌ی گروه ستم‌دیده باشد) با یکدیگر همذات‌پنداری کنند و یک کل رادیکال را تشکیل دهند و از این طریق به بازایی سیاست چپ پرداخته شود.

فردریک جیمسون هم سیاست هویت را قسمی سیاست فرهنگی می‌داند که نفع نظام را در این می‌داند که با مشوش کردن مقولاتی که با آنها به طبقه فکر می‌کردیم،

^۱ - لاکلائو، ارنستو. «پوپولیسم: درباره‌ی عقل پوپولیستی». ترجمه مراد فرهادپور و جواد گنجی، نشر مرکز، ۱۴۰۰.

^۲ - Mouffe, Chantal. "Democratic politics and the question of identity." In *The identity in question*, pp. 33-45. Routledge, 2014.

در عوض جنسیت و نژاد را برجسته کند که از قضا با راه‌حل آرمانی لیبرال بیشتر هم‌خوانی دارد.^۳

لذا هر نوع مبارزه‌ای که تنها یک هویت مشخص را برجسته کند و سایر ابعاد تبعیض را نادیده یا کم‌اهمیت جلوه دهد، سیاست هویت محسوب می‌شود. در این میان اقتصادگرایی (اکنونیسم) طبقاتی هم که طبقه را در این مفهوم اقتصادی به‌سان یک هویت خاص عمل می‌کند و آن را تنها در مفهوم اقتصادی کلمه می‌بیند از این قاعده مستثنی نیست. گروه‌های هویتی در سیاست هویت به مثابه گروه‌های فشار لیبرالیستی برخورد می‌کنند و در نهایت سیستم را هدف قرار نمی‌دهند و تنها دعوای هویتی به‌راه می‌اندازند. برای این‌که به مبارزه‌ی طبقاتی به‌سان هویت برخورد نشود، یکی از مشکلات همین قضیه‌ی دترمینیسم اقتصادی و سیاست طبقاتی کلاسیک است. لذا طبقه را باید در فراسوی این دترمینیسم دید و آن را در شکل عام‌تر و تحت‌ستم بودگی در نظر گرفت. وقتی طبقه را در ورای دترمینیسم اقتصادی ببینیم، مسئله‌ی طبقاتی به مسئله‌ی فرودستی تبدیل می‌شود.

چرا مسئله‌ی کردها سیاست هویت نیست؟

با تعریفی که از سیاست هویت کردیم، به این مسئله می‌پردازیم که آیا مسئله‌ی کُرد هم قسمی سیاست هویت است یا خیر. پاسخ خیر است. کُردها با پرسش فرودستی روبرو هستند و همان‌گونه که در تعریف می‌آید، این پرسش فرودستی اساساً پرسشی طبقاتی است. پرسش کُردها حداقل امکانات زیستی و زندگی آزادانه و عادلانه است. در ثانی پرسش کُرد به قبل از دهه‌ی هفتاد میلادی و مسائل دوران پسامدرنیسم برمی‌گردد و ریشه در اواسط قرن بیستم دارد، هرچند که امروز هم کُردستان هنوز وارد فاز پسامدرنیستی نشده، و با گذشت زمان هم به گروه فشار لیبرالی بدل نشده است. لذا

³-Fredric Jameson, "Marx's Purloined Letter", in Sprinker (ed.), *Ghostly Demarcations: A Symposium on Jacques Derrida's Spectres of Marx* (Verso, 1999)

نمی‌توان مسئله‌ی کرد را به یک پرسش هویتی صرف تقلیل داد و بیشتر در قالب طبقاتی می‌گنجد.

عمیقاً باور دارم که مطالبات گروه‌های پان‌ترک به‌دلیل متأخر بودن و این‌که از خاستگاهی غیرمادی و از منطقه‌ای برخاسته‌اند که ماهیتاً مشکل اقتصادی پیرامونی ندارند و مناطق‌شان در چارچوب جغرافیای ایران به‌شدت توسعه‌یافته است، مطالباتی مبتنی بر سیاست هویت را دنبال می‌کنند و به‌شدت با تعاریف فرهنگی جیمسون از سیاست هویت همخوانی دارد. در مقابل، مطالبات چپ‌گرایانه در جنبش کُردستان، آن را از چارچوب سیاست هویت دور می‌سازد.

مرکزگرایی و ناسیونالیسم آمرانه‌ی مرکز به‌عنوان قوی‌ترین سیاست هویت در ایران

برخلاف ادعاهایی که در مورد سیاست هویت و نسبت دادن آن به کُردها می‌شود، نگارنده بر این باور است که ناسیونالیسم آمرانه‌ی مرکز و دید مرکز‌گرایانه‌ی فعالین مرکز، بیش از هرچیزی در دام سیاست هویت گیر کرده است. سیاست هویت بنابه تعریف یک سیاست بنیادگرایانه است. چه کسی بیش از ناسیونالیسم آمرانه‌ی ایرانی-فارسی نماینده‌ی این هویت است و آن را به شکل یک سیاست بنیادگرایانه‌ی دینی و باستانی بازتولید می‌کند. این ناسیونالیسم در پی هیچ متحدی نمی‌گردد و به هیچ تکثری باور ندارد و صرفاً تکثر را در فرهنگ قبول دارد و به پذیرش دیگری اعتقادی ندارد. دعواهایش هم دعواهای عرب‌ستیزی مسخره‌ای است که دعوا بر سر تاریخ و تاج و دین ازدست‌رفته دارد. همه چیز را هم زیر عنوان یک کلیت مفصل‌بندی می‌کند. وقتی که صحبت می‌کند، به ستم هم اهمیتی نمی‌دهد و هیچ خواست فرودستی در خود ندارد. پس با این اوصاف آیا این ناسیونالیسم نیست که سیاست هویت را دنبال می‌کند؟ این ناسیونالیسم آمرانه هم از سوی راست سلطنت‌طلب و هم از سوی برخی اصلاح‌طلبان نولیبرال داخلی نمایندگی می‌شوند که به‌شدت نماینده‌ی یک سیاست هویتی هستند. تکثر اینان فقط در حد یک بازی پسامدرنیستی است که مانعی در برابر «تمامیت ارضی»‌شان نیست. نمونه‌ی بسیار بارز در این مورد برای من، گفته‌های

قوچانی در ناراحتی از شعری بود که اردوغان در باکو و پس از جنگ ارمنستان خواند. محمد قوچانی در شماره ۲ مجله‌ی «آگاهی نو» به این قضیه تاخته بود و گویا از این مسئله آزرده خاطر شده بود و در برابر نوعثمانی‌گری دم از نوصفوی‌گری می‌زند. حالا مبالغه در اهمیت یک شعر چه معنایی دارد، نمی‌دانم! اگر مقام سیاسی یک کشور جواب دهد، برای اقتدار سیاسی اش اهمیت دارد، اما یک روزنامه‌نگار وقتی از آن حرف می‌زند، همان آزدگی سیاست هویت را بازنمایی می‌کند. راست سلطنت‌طلب هم که خیلی عیان است و دیگر نیازی به بازگویی ندارد.

ماجرای سیاست هویت تنها به این ناسیونالیسم آمرانه محدود نمی‌شود، بلکه در میان برخی فمینیست‌های مرکز و دید مرکز‌گرایانه‌ی این فعالین که نگاهی تحقیرآمیز به پیرامون ایران دارند و آنها را اساساً زن‌ستیز و زن‌کش و عقب‌مانده می‌دانند، وجود دارد. اینان نیز به شدت جنبشی غیرطبقاتی از سوی لایه‌های خرده‌بورژوازی در مرکز و پایتخت را نمایندگی می‌کنند. آیا وقتی در دهه‌ی هشتاد خورشیدی یک ماهنامه‌ی فمینیستی (راسان) در سقز و کردستان به چاپ می‌رسید، باز هم این مناطق نسبت به آگاهی جنسیتی عقب‌مانده و زن‌ستیز بودند؟ این فعالین کوچک‌ترین اهمیتی به تاریخ مبارزات مناطق پیرامونی نمی‌دهند و در مقابل به شدت خواهان تعیین تکلیف برای نواحی پیرامونی ایران هستند.

گفتمان چپ میهن‌دوست برای ایران

ویرولی در کتاب ایده‌ی جمهوری^۴ از نوعی میهن‌دوستی چپ حرف می‌زند و آن را در مقابل ناسیونالیسم قرار می‌دهد. این نوع میهن‌دوستی مبتنی بر عشق به دیگری و قبول دیگری است. ویرولی می‌گوید که همیشه چند ایتالیا وجود داشته: ایتالیای فاشیست‌ها، ایتالیای ضدفاشیست‌ها، ایتالیای فرهیختگان و او ایده‌ی میهن‌دوستی را بر فرهنگ و نوع دوستی مبتنی می‌کند. اما مشکلی که این ایده در مورد ایران دارد،

^۴ - ویرولی، مائوریتزیو. بوبیو، نوربرتو. «ایده‌ی جمهوری». ترجمه عرفان آقایی، تهران، نشر میردشتی، ۱۴۰۲.

به خاطر تاریخ صدساله دولت-ملت ایرانی، شکاف فرهنگی این‌قدر زیاد است که به‌سختی بتوان فصل مشترک انتزاعی پیدا کرد. برای نمونه وقتی در کردستان از وطن حرف زده می‌شود، منظور خاکی است که انسان گُرد روی آن قرار گرفته، یعنی همان سرزمین گُردستان. گُردها می‌توانند به‌راحتی با گُردهای کشورهای دیگر هم‌ذات‌پنداری کنند، اما به‌سختی می‌توانند با سایر شهروندان ایران چنین حس عمیقی داشته باشند. لذا با وجود زیباییِ ترمیهن دوستی‌چپ، این ایده در جغرافیای سراسر ناموزون ایران جواب نمی‌دهد. این ایده زمانی جواب می‌دهد که زمینه‌های فرهنگی مشترک زیاد باشد و بتواند انسان‌ها را به یکدیگر گره بزند. اما تبعیض صد ساله راه را بر چنین امری بسته است.

یک قرارداد اجتماعی نوین

با دیدی تکثرگرایانه نمی‌توان برای مناطق مختلف تعیین تکلیف کرد، اگر مبارز گُرد اسم رمز ستم را گُرد بودن می‌داند، گُرد بودن اسم کل ستم نظام‌مند و طبقاتی است که به این مناطق روا داشته شده و پیوند دادن سیاست هویت به آنها محلی از اعراب ندارد. همچنین به‌جای این که ایده‌ی میهن‌دوستی را برای مناطق مختلفی که فصل مشترک چندانی با هم ندارند، رواج داد، باید به فکر یک پیمان اجتماعی جدید بود. پیمانی که تکثر پیش‌شرط آن است و نمی‌خواهد خود را براساس «دیگری» ثابت کند. یک ایده‌ی میهن‌دوستی را می‌توان برای مناطق مرکزی ایران توصیه کرد، اما نمی‌توان پیرامون تحت ستم را بدان قانع کرد. در چنین قرارداد اجتماعی نوینی، با ادبیات روسو، یک اراده‌ی عمومی متشکل از اراده‌های مشترک و در راستای منافع مشترک شکل می‌گیرد که کلیت را رعایت می‌کند و به حقوق یکدیگر احترام می‌گذارد. آنچه ما نیازمندیم، نه سرکوب گروه‌های تحت‌ستم که دارای ظرفیت انقلابی هستند (در اینجا گُردستان و بلوچستان) زیر نام سیاست هویت، بلکه شناسایی خواست آنها به‌مثابه خواست فرودستی و به‌حق است تا سعی شود در همبستگی و هماهنگی با آنها قرار گرفت. قراردادی که هر منطقه را به دیگری پیوند می‌دهد و مجموع اراده‌های عمومی و اراده‌های مشترک در مناطق مختلف نماینده‌ی اراده‌ی عمومی کلی است و

حقی را پایمال نمی‌کند. لازم نیست در مورد مناطق تحت‌ستم نیت‌خوانی کنید، بلکه باید خواست آنها را که در اراده‌ی عمومی‌شان متجلی است به‌عنوان خواست به‌حق‌شان بپذیرید.

نمونه‌ی کردستان خیلی شبیه مورد اسکاتلند در بریتانیاست. در انتخابات سال ۲۰۱۵ اتفاق جالبی در بریتانیا رخ داد. نمایندگان برگزیت و محافظه‌کاران طرفدار برگزیت در انگلستان بیشترین رأی را آوردند و در اسکاتلند حزب ملی اسکاتلند (اس ان پی) برنده‌ی انتخابات شد. اس ان پی یک حزب دست‌چپی است که حتی رهبر کنونی آن هم اسکاتلندی‌تبار نیست و مسلمان است. این حزب توانست در قلمرو همیشگی حزب کارگر برنده‌ی انتخابات شود و حزب کارگر که هنوز نتوانسته بود از دام نولیبرالیسم بلری بگریزد، بازنده‌ی اصلی انتخابات بود. اما هیچ‌یک از فعالین چپ به اس ان پی حمله نکردند، نوک حمله‌ی آنها حزب کارگر بود و فردی مثل مارک فیشر از این ناراحت بود که حزب کارگر پیش از انتخابات باب هرگونه ائتلافی را با اس ان پی بست^۵ و میلی‌باند اس ان پی را یک حزب ناسیونالیست قلمداد کرد.

چقدر ادبیات رهبر حزب کارگر در ایران برای ما آشناست؟ در بریتانیا فیشر که خود منتقد سیاست هویت است، اس ان پی را حزبی مترقی می‌دانست و هیچ‌گاه از لفظ سیاست هویت علیه‌اش استفاده نکرد. در مقابل این انگلیسی‌ها بودند که ملامت می‌شدند که به دست‌راستی‌ها و برگزیت رأی داده‌اند. در ایران اما تا بحث هویت ملی کردها می‌شود، چپ سراسری فوراً انگ هویت‌محور بودن را به کردها می‌چسباند، اما در مقابل خود بیش از هرکسی ناسیونالیسم مصدقی و ضداستعماری را ستایش می‌کنند، گویی که ما هنوز هم مستعمره هستیم! اما در مرزهای استعماری، این حق را به دیگری نمی‌دهند. حال فکر کنید چنین انتخاباتی در ایران برگزار می‌شد؟ چه اتفاقی در کردستان و در مرکز فارس‌نشین می‌افتاد؟ می‌دانیم که در مرکز خطر رأی ناسیونالیست‌های راست سلطنت‌طلب و اصلاح‌طلبان نولیبرال نسبتاً بالاست و در

⁵- k-punk, (5 May 2015), <http://k-punk.org/communist-realism/>

کردستان سازمان‌های دست‌راستی تقریباً جایگاهی ندارد. چپ مرکز جایگاهی در کشور ندارد و با این حال فقط گهگاهی تنها متحد واقعی خود، کردستان، را هم می‌رنجاند. با فهم یک قرارداد اجتماعی نوین و تشکیل اراده‌ی عمومی که نماینده‌ی اراده‌ی مشترک همه‌ی گروه‌های تحت‌ستم در این جغرافیا باشد، می‌توان قدم در راه یک صورت بندی جدید گذاشت و به فهم مشترکی رسید. تنها اراده‌ی عمومی که نماینده‌ی اراده‌ی کل ملت‌های ایرانی است، می‌تواند نفع همگان را میسر کند.